

نقش آداب و رسوم عامه در حل مشکلات ادبی

مطالعه در آداب و رسوم اقوام مختلف و گردآوری و سنجش آنها یک نوع تفنن نیست بلکه تحقیقی ارزنده و علمی است در شناخت زمینه بسیط فکری و ذوقی و اقوام مختلف که گاه به مدد آن میتوان خط سیر زبان یا آئین و بطور کلی تمدنی را بدست آورد.

از این پژوهشها جامعه شناسان، باستان شناسان، زبان شناسان و مورخان بیشتر سود میبرند اما ادیبان نیز بی بهره نیستند و سخن امروز من بنده درباره این بهره مندی است و بنا بر این باید آنرا حاشیه ای بر متن کنفرانس دانست و نوعی سپاسگزاری از زحمات استادان محترمیکه آداب و رسوم عامه را از پیش از اسلام تا کنون از دیدگاههای مختلف بررسی و گردآوری میفرمایند و افرادی نظیر اینجانب از آن بررسیها در حل مشکلات متون فارسی سود میجویند.

بعنوان مقدمه بحث باید عرض کند که پس از اتمام و انتشار کتاب لهجه بخارئی اینجانب ب فکر افتاد که تشکیلات دربار امیر بخارا را که بعد از هزار و نهصد و هفده میلادی با ثمره منسوخ شده و موضوعاً منتفی است و آداب و رسوم مردم بخارا که رسوخ نوع جدیدی از تمدن دگر گونیهای در آن پدید آورده است بنگارد و تا حد مقدور از تماریف روزگار در امان بدارد و ضمن این کار بود که به گشودن چند مشکل ادبی که ظاهراً تا امروز حل نشده است بزعم خود دست یافت که از آن جمله

یکی کلمه اسکدار است این کلمه را بیهقی مکرر و به صور گوناگون بکار برده و معنی آن خواه از نظر ریشه لغوی و خواه از نظر چگونگی خاصه با صفت حلقه برافکنده و بر در زده درست معلوم نبود .

برای روشن شدن مطلب بهتر است نخست چند شاهد از تاریخ بیهقی آورده شود .

الف - نامه هارفت به اسکدار به جمله ولایات که براه رسول بود تا وی را استقبال به سزا کنند و سخت نیکو بدارند چنانکه به خشنودی رود (۱)

ب - «سعدی را گفته آمد تا هم اکنون معما نامه ای نویسد با قاصدی از آن خویش و یکی به اسکدار که آنچه پیش از این نوشته شده بود باطل بوده است (۲)

ج - شنبه اسکدار هرات رسید که خواجه احمد بن حسن پس از حرکت رایت عالی به یک هفته گذشته شد (۳)

د - «پس از آن نماز دیگری پیشامیر نشسته بودم که اسکدار خوارزم را به دیوان آورده بودند حلقه برافکنده و بر در زده دیوانبان دانسته بود که هر اسکداری که چنان رسد سخت مهم باشد آنرا بیاورد و بستم و بگشادم . نامه صاحب برید بود برادر ابوالفتح حاتمی به امیر دادم بستم و بخواند و نیک از جای بشد دانستم که مهمی افتاده است (۴)

«و براه بلخ اسکدار نشانده بودند و دل درین اخبار بسته و هر روز اسکدار می رسید تا چاشتگاه اسکداری رسید حلقه برافکنده و بر در زده» (۵)

ه - «من نامه نبشتم و وی آن را به خط خویش اسوار کرد و خریطه کردند در اسکدار گوزگان نهادند و حلقه برافکنده و بر در زدند و گسیل کردند» (۶)

و - «سواری در رسید از سوارانی که به راه غور ایستانیده بودند و اسکداری داشت حلقه ها برافکنده و بر در زده به خط ابوالفتح حاتمی نایب برید هرات استادم آنرا بستم و بگشاد یک خریطه هم بر در زده و از نامه فصلی دو بخواند و از حال بشد . پس نامه در نوشت و گفت تا در خریطه کردند و مهرا اسکدار نهادند» (۷)

این کلمه به صورت اسکذار در دیوان منوچهری نیز هست در قصیده‌ای به مطلع . بر لشکر زمستان نرووز نامدار کردست رای تاختن و قصد کارزار . تا آنجا که میگوید . (۸)

نوروز پیش از آنکه سرا برده ز دبدرد
این جشن فرخ سده چون طلا یگان
گفتا برو بنزد زمستان به تاختن
چون اندرو رسی به شب تیره سیاه
این عزم و جنبش و نیت من که کرده ام
از من خدا یگان همه شر ن و غرب را
از عنصری نیزیتی در لغت نامه دهخدا نقل شده است که در آن اسکدار آمده
اما آن بیت که ذیلا آورده میشود در دیوان های چاپی عنصری بنظر اینجانب
نرسید .

تو گوئی که از اسرار ایشان همی
اگر مطالبی را که عموم کتب لغت در باره «اسکدار» نوشته اند و غالباً رو نویسی
کتب ما قبل است بررسی «دسته بندی کنیم سه معنی بدست می آید . اول پیک سواری
که در هر منزل اسب و توشه راه برای او آماده باشد و او با اسبان تازه نفس پیام یا
نامه خود را به مقصد برساند (۹)

دوم - پیکهای متعددی که در مسافت معین آماده باشند و هر پیک به محض
وصول نامه ها را به دیگری دهد و این یکی بی درنگ حرکت کند و بدان دیگر
رساند تا مقصد ... و این پیکان ممکن است سوار یا پیاده باشند (۱۰)

سوم - خریطه و کبسه‌ای را که مکتوب را در آن نهند . (۱۱)

خوارزمی در مفاتیح العلوم می نویسد (۱۲) که اسکدار فارسی است به معنی
«ازکوداری» یعنی از کجا گرفته ای؟ و آن مدرجی است که در آن عدد خرائط و
کتب وارده و نامه‌های صاحبان آنها نوشته میشود (۱۳)

مرحومان ادیب پیشاوری مصحح تاریخ بیهقی (۱۴) و دهخدا (۱۳) احتمال داده‌اند که اصل این کلمه «اسب گذار» است.

آقای دکتر فیاض مصحح دیگر تاریخ بیهقی نوشته‌اند که اسکدار در تاریخ بیهقی گاه به معنی برید چاپاری رگه به معنی خریطه حاوی نامه‌های او استعمال شده است و اختلاف دو معنی از باب حقیقت و مجاز است (۱۵) و درباره حلقه برافکنده و بر درزده «مینویسند. می‌توان احتمال داد که حلقه برافکنده به معنی حلقه دار است و «بر درزده» هم گویا به معنی مهر بردر زده است. خلاصه آنکه خریطه نامه حلقه کشیده و مهر و موم شده بوده است برای اتمام بآن (۱۶).

مرحوم ملك الشعراء بهار در جلد دوم سبک شناسی (۱۷) درباره «حلقه برافکندن و بردر زدن» مینویسند «در این اصطلاح اهل تحقیق حیرانند. آنچه مسلم است این است که هر جا مرادش رسیدن نامه‌های مهم و عمده دولتی است این اصطلاح را بیان میکنند... و شك نیست که حلقه افکنده و بردر زده صفت خریطه و نامه‌هاست نه صفت مأمور اسکدار چنانکه بعضی گمان کرده‌اند» و بعد در ذیل صفحه مینویسند که «از حلقه مراد حلقه فلزین یا چرمی بوده است که بر خریطه يك یا چند تا افکنده و سپس روی آن را بر چسب می‌زده‌اند و کلمه «بردر گویا مصحف «پروز» است یعنی حاشیه و سجا فکه همان سرچسب باشد که بر خریطه می‌زده‌اند یا بر طومارها و یا بر هر دو. یعنی هر گاه نامه‌های مهم و عمده می‌خواستند به پست بدهند آنها را در کیسه چرمین نهاده و گرد هر طومار حلقه افکنده و روی حلقه را به طور عمودی پروز (حاشیه نازک کاغذ) می‌چسبانده‌اند و مهر می‌زده‌اند و باز بر خود خریطه هم حلقه افکنده و روی آن را پروز زده و مهر می‌کردند.

بایک بررسی اجمالی روشن میشود که در پنج عبارت از شش عبارت بیهقی که بعنوان شاهد آورده شد «اسکدار» رانمی‌توان اسب گذار و قاصد و خلاصه انسان دانست اسکدار شیئی است و تا شیئی نباشد درباره آن نمی‌توان نوشت. «اسکدار خوارزم را به

دیوان آورده بودند حلقه برافکنده و بردر زده ... آن را بیاورد و بستدم و بگشادم نامه صاحب برید بود «چاشیئی است که می توان آنرا ستاند و گشاد .

همچنین آنجا که مینویسد - «من نامه نوشتم و خریطه کردند در اسکدار گوزگان نهادند و حلقه برافکنند و بردر زدن و گسیل کردند» باز معلوم است که نامه را خریطه کرده اند یعنی در کیسه و لفاف نهاده اند و آنرا «در اسکدار گوزگان» پس اسکدار باید معنی ظرفیت افاده کند تا بتوان در آن چیزی نهاد .

جای دیگر به وضوح اسکدار از انسان حامل آن جدا ذکر شده است . «سواری در رسید از سوارانی که به راه غورا بستانیده بودند و اسکداری داشت حلقه ها برافکنده و بردر زده اسنادم آن را بستد و بگشاد یک خریطه هم بردر زده»

پس در چند چیز تردیدی باقی نمی ماند .

اول اینکه اسکدار شیئی است و اگر در موردی این کلمه بر حامل شیئی نیز اطلاق شده از باب مجاز است دوم اینکه نامه های مهم را در خریطه می کرده اند و خریطه را در اسکدار می نهاده اند و در این صورت هم خریطه بردر زده بوده و هم اسکدار سوم اینکه بر اسکدارهای محتوی اخبار مهم یا محرمانه حلقه می افکنده و درش را مهر می کرده اند نکته جالب این است که چنین چیزی با همه این صفات در دستگاه عریضه بری امیر بخارا با اسم «عریضه چوب» وجود داشته و تا پنجاه سال پیش بکار میرفته است .

عریضه چوب عبارت است از چوبی به طول تقریباً ۴۰ سانتیمتر که یک سر آن از سردیگرش ضخیم تر و پهن تر است . در طول چوب یک فرورفتگی به عرض ۵ - ۶ سانتیمتر تعبیه شده است که روی آن را قطعه چوب دیگری متناسب باشکل فرورفتگی می پوشاند و این چوب نقش در آن محفظه را ایفا می کند و می توان آنرا به جلو و عقب حرکت داد مانند قلمدانی که درش از بالا بازو بسته شود . گزارشهای محرمانه و احکام عزل و نصب و مطالب مهم دیگر را لوله کرده در فرورفتگی وسط چوب قرار می دهند و

گاه برای مزید اطمینان آنها یا بعضی از آنها را در کیسه کوچک دیگری دوخته سر کیسه را مهر و موم می‌کنند و بعد این کیسه کوچک را در فرورفتگی وسط چوب می‌نهند و در کشوی آنرا جامی اندازند. بعد آن را در کیسه‌ای که به شکل غلافی از پوست یا پارچه است می‌نهند و سرش را می‌دوزند و نام و عنوان گیرنده را بر کاغذی مینویسند و بر سر لفاف می‌چسبانند.

آن‌گاه حلقه‌هایی برنجین را که مناسب با قطر تمام آن چوب تهیه شده است از طرف باریک‌تر به طرف قطورتر چوب می‌رانند تا حلقه‌ها در جعبه را با فشار محکم نگاه دارد. قبل از رد کردن حلقه‌ها در زیر آنها چند رشته نخ در طول چوب قرار می‌دهند و وقتی آخرین حلقه بجای خود محکم شد سر نخ‌ها را بهم می‌بندند و بر روی در عریضه چوب مهر و موم می‌کنند و بطوریکه خارج شدن حلقه بی‌شکسته شدن مهر و موم ممکن نمی‌باشد و باین طریق می‌توانند دست نخوردگی آنرا مورد مذاقه قرار دهند این عریضه چوب یا با اصطلاح بیهقی «اسکدار» به پیک داده می‌شود تا سالها به مقصد برسانند.

پس بنا بر شرحی که گذشت کلمه اسکدار از نظر لغوی باید مرکب باشد از «اسک» بمعنی قاصد و پیک چنانکه در کتب لغت آورده‌اند (۱۸) یعلاوه «دار» که به معنی چوب است (۱۹) و مجموعاً اسکدار به معنی چوب مخصوص پیک می‌شود و عبارت تازه‌تر عریضه چوب.

اما «بردرزده» باید به معنی مهر و موم کرده باشد و این استنباط را از «سیم زده» و زر زده داریم که بمعنی سیم یا زر مسکوک است یعنی سیم یا زری که نام و عنوان کسی بر آن نقش شده باشد.

اکنون بار دیگر یکی از عبارات بیهقی را در مسأله مورد بحث مرور می‌کنیم بی آنکه ابهامی در آن بیابیم «پس از آن نماز دیگری پیش‌امیر نشسته بودم که اسکدار خوارزم را به دیوان آورده بودند حلقه برافکنده و بر در زده دیو بنان دانسته بود که هر اسکداری که چنان رسد سخت مهم باشد آنرا بیاورد و بستدم و بگشادم نامه صاحب

برید بود برادر ابوالفتح حاتمی به امیردادم بستد و بخواند .»

سود دیگری که اینجانب را از آداب و رسوم عوام خراسان حاصل شد مشکلی دیگر از تاریخ بیهقی وامکان تصحیح عبارت آن است.
در تاریخ بیهقی می بینیم که ابوسهل زوزنی عارض در باب التو نتاش خوارزم شاه تضریبی میکند تا آنجا که سلطان مسعود غزنوی محرمانه بخط خویش ملطفه‌ای به قائده منجوق مهتر لشکر کجرات واز هواداران خود که مقیم در بار خوارزمشاه است می نویسد و او را به بر انداختن خوارزمشاه تحریض می کند . این راز پنهان نمی ماند شاه به عبدوس می گوید و عبدوس در عالم مستی به ابوالفتح حاتمی و ابوالفتح حاتمی به سفیر خوارزمشاه در دربار مسعود که نامش ابومحمد سعیدی است اظهار می کند و چیزی نیکو می ستاند .

سفیر فوراً مطلب را به دربار خوارزم میرساند در نتیجه خوارزمشاه و وزیرش احمد عبدالصمد تدبیری می کنند . وقائد منجوق را که پای از گلیم خویش فراتر نهاده است پیش از آنکه بتواند زیانی برساند با تحقیر و استخفاف تمام می کشند و ملطفه‌ای را که به خط شاه بوده است از دبیر قائد می ستانند و به این ترتیب آبروی سلطان مسعود به خطر می افتد بعلاوه بیم عصیان خوارزمشاه او را پریشان خاطر می دارد سرانجام برای مصلحت وقت سعیدی سفیر خوارزمشاه را و می دارند که قاصدی نزد خوارزمشاه بفرستد و جدا گانه با اسکدار هم نامه بنویسد و آنچه قبلا در این باب نوشته بر اثر دو بهم زنی ابوالفتح حاتمی بوده و حقیقت نداشته است و در نتیجه ابوالفتح مجازات کافی شده است و واقعاً هم شاه ابوالفتح را پانصد چوب می زند و منصب اشراف بلخ را از او باز می ستاند .

نا گفته پیدا است که این رفع و رجوعها و رفوگریها در برابر ملطفه‌ای که به خط خود سلطان مسعود است در باره بر کناری و نا بودی خوارزمشاه اثری نمی تواند داشته باشد و خوارزمشاه و وزیر خردمندش احمد عبدالصمد هوشیارتر و کار دیده تر از آنند که با چنین

تظاهرات سطحی فریب بخورند. در این جاست که خواجه یعنی وزیر سلطان مسعود که این کارهایی اطلاع او انجام گرفته است با بونصر مشکان رئیس دیوان رسالت در خلوت سخن میگوید و از این خامکاری و عواقب آن اظهار نگرانی می کند و مشکل عبارتی نیز در همین جاست. « چون مسعدی برفت خواجه با من خالی کرد و گفت دیدی که چه کردند ؟ که عالمی را بشورانیدند و آن التوتناش است نه دیوسبا و چون احمد عبدالصمدی با وی این خبر کی روا شود التوتناش رفت از دست (۲۰)

اکنون با دیدید دیوسبا یعنی چه و مقایسه التوتناش با او و برتر شمردن التوتناش چه مبنای دارد و اگر دیوسبا نیست پس چیست ؟

در تاریخ بیهقی مصحح ادیب پیشاوری «دیوسیا» است که باز از این تفصیل و انکار معنی محصلی بدست نمی آید آقای دکتر فیاض در ذیل ص ۳۱۹ تاریخ بیهقی مصحح خودشان نوشته اند کذا در سه نسخه (یعنی دیوسبا دریب . «دیوسیا» و هیچ یک معلوم نیست شاید «دیوبا» باشد به معنی عنکبوت یا «زیره با» باشد به معنی آش زیر؛ به احتمال آنکه چنین کلمه ای در آن وقت به عنوان مثال تحقیر استعمال می کردند و بهر حال محل تأمل است. برای حل این مشکل می توان از تداول عوام خراسان کمک گرفت در عرف اینان مثل اعلای بی دفاعی و عجز و تسلیم «دول آسیا» (۲۱) است و دول مصحف دلواست.

دلو آسیا مخزن سر باز دزدنقه ای شکل است که قائده آن به طرف بالاست و رأسش که بسیار تنگ می شود رو به پائین و مجازی سوراخ قطب آسیا قرار دارد و از آن جاست که با آلتی که تعبیه کرده اند با هر لرزشی چند دانه به وسط دو سنگ می ریزد و آرد می شود. هر کس بخواهد غله خود را آرد کند آن را در دلو آسیا خالی می کند. بنا بر این دلو آسیا مظهر تسلیم محض و بی دفاعی مطلق است تا آنجا که کودکی یا پیر زنی هم می توانند بار خود را بر او تحمیل و در آن خالی کنند بی آنکه دلو آسیا درک و دریافت و مقاومت و عکس العملی بتواند از خود نشان بدهد.

در مجادلات عوام خراسان وقتی کسی دیگری را برگزافه تهدید می کند که چنین خواهد کرد - می گویند مگر «دل آسیایه»؟؟! یعنی مگر دلو آسیاست که تو هر کار بخواهی بتوانی کرد و طرف نسلیم محض باشد و عکس العملی نشان ندهد .
 با توجه به آنچه گذشت بنظر اینجانب عبارت بیهقی « نه دیوسبا نه دیوسیا نه دیوپا و نه زیره باست » صحیح آن دلو آسیاست و عبارت متن را باید بدین صورت اصلاح کرد . «و آن التونقاش است نه دلو آسیا و چون احمد عبدالصمدی با وی این خبر کی روا شود . آلتونقاش رفت از دست »

- (۱ - ۲ - ۳) تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی - دکتر فیاض ص ۲۹۵ و ص ۳۱۸ و ص ۳۶۵
 (۴ و ۵ و ۶ و ۷) تاریخ بیهقی ص ۳۲۰ - ۳۱۹ و ص ۳۴۳ و ص ۳۹۹ و ص ۵۴۳
 (۸ -) دیوان منوچهری مصحح دبیر سیاقی ص ۳۱ چاپ دوم تیرماه ۱۲۳۸
 (۹) لغت فرس اسدی - جهانگیری - رشیدی - شرفنامه منیری - غیاث الغات سروری
 (۱۰) حاشیه فرهنگ اسدی نخجوانی - برهان قاطع - صالح الفرس
 (۱۱) خریطه - الفیج یضع فیها الکتب الساقی فی الاسامی - برهان سروری
 (۱۲) مفاتیح العلام - م ص ۴۱ اسکدار لفظه فارسیه و تفسیره از کوداری ای من این تمسک و هو مدرج یکنب فیہ عهد الخرائط والکتب الوارده والنافذه واسامی اربها
 (۱۳) لغت نامه دهخدا ص ۲۳۵۰
 (۱۴) تاریخ بیهقی مصحح ادیب ۳۲۲
 (۱۵) و (۱۶) تاریخ بیهقی مصحح دکتر غنی دکتر فیاض ذیل ص ۲۹۵ و ص ۳۱۹
 (۱۷) سبک شناسی جلد دوم ص ۸۱
 (۱۸) برهان قاطع مصحح معین ص ۱۳۳ و برهان جامع
 (۱۹) مانند دار بست بمعنی چوب بست و دار بام بمعنی تیر سقف و دار بوی بمعنی چوب عود جلد دوم فرهنگ فارسی دکتر معین ص ۱۴۸۱
 (۲۰) تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی فیاض ص ۳۱۹
 (۲۱) - در لهجه مشهدی بر وزن «دل» تلفظ میشود .